

نوشته و. ای. لنین

درباره برخی از خصوصیات تکامل تاریخی مارکسیسم

انگلس در خصوص خود و دوست شهیرش چنین میگوید - آموزش ما دگم نیست بلکه رهنمون عمل است. در این اصل کلاسیک آن جنبه ای از مارکسیسم که اکثراً از نظر دور میدارند با قوت و صراحت شگرفی خاطر نشان گردیده است. و ما با از نظر دور داشتن آن، مارکسیسم را بیک چیز یک طرفی، زشت و بی روح تبدیل میکنیم، عصاره حیاتی آنرا میکشیم، ارکان اساسی تئوریک آن یعنی دیالکتیک یا آموزش مربوط به تکامل تاریخی جامع الاطراف و مشحون از تضاد را منهدم میسازیم، ارتباط آنرا با وظائف عملی معین زمان، که در هر چرخش تازه تاریخ تغییر پذیرند، قطع مینمائیم.

و اتفاقاً در زمان ما، در بین کسانی که به سرنوشت مارکسیسم در روسیه علاقمندند، بسیاری کسانی که این جنبه آنرا از نظر دور میدارند. و حال آنکه بر همه کس واضحست که روسیه در سالهای اخیر دستخوش چنان تحولات شدیدی شده که وضع اجتماعی و سیاسی یعنی آنچه را که تعیین کننده فوری و بلاواسطه شرایط فعالیت و بنابراین وظائف این فعالیت است با سرعت و شدت فوق العاده ای تغییر داده است. منظور من، البته آن وظائف عمومی و کلی نیست که بهنگام چرخشهای تاریخی، تا زمانیکه مناسبات اساسی بین طبقات تغییر نکرده باشد تغییری نمیکند. کاملاً واضح است که خط سیر عمومی تکامل تدریجی اقتصادی (و نه فقط اقتصادی) روسیه نیز مانند مناسبات اساسی بین طبقات مختلف جامعه روس، در طی مثلاً شش سال اخیر تغییری نکرده است. ولی وظائف مربوط به عمل فوری و بلاواسطه در طی این مدت بموازات تغییر وضعیت مشخص اجتماعی - سیاسی، بطور بسیار شدیدی تغییر کرده است - و بنابر این جنبه های مختلفی از مارکسیسم هم، که آئین زنده ایست، نمیتوانستند اهمیت درجه اول کسب نمایند. برای توضیح این مطلب نظری به چگونگی تغییراتی که در طی شش سال اخیر در وضعیت مشخص اجتماعی - سیاسی روی داده است بیافکنیم. در برابر ما فوراً دو دوره سه ساله خودنمایی میکند که این مدت از زمان بدان ها تقسیم میگردد: یکی تقریباً در تابستان سال ۱۹۰۷ پایان میرسد و دیگری در تابستان ۱۹۱۰. صفت مشخصه سه ساله اول از نقطه نظر صرفاً تئوریک تغییرات سریعی است که در خصوصیات اساسی رژیم دولتی روسیه روی داده است، ضمناً سیر این تغییرات خیلی ناموزون و میدان نوسان آن به هر دو طرف خیلی وسیع بوده است. پایه اجتماعی - سیاسی این تغییرات وارده در "رونا" عبارت بود از برآمد تمام طبقات جامعه روس در صحنه های کاملاً مختلف (فعالیت در دوما، در خارج دوما، مطبوعات، اتحادیه ها، اجتماعات و غیره)، که بقدری آشکار و مؤثر و دارای شکل توده ای بود که نظیر آن کمتر در تاریخ مشاهده میشود.

برعکس، صفت مشخصه سه ساله دوم - تکرار میکنیم که ما این بار فقط از نقطه نظر صرفاً تئوریک "جامعه شناسی" صحبت میکنیم - آنچنان تکامل بطئی است که تقریباً با سکون برابر است. در رژیم دولتی هیچگونه تغییری که تا اندازه ای محسوس باشد دیده نمیشود. هیچگونه، یا تقریباً هیچگونه، برآمد آشکار و جامعی از طرف طبقات در اکثر آن "عرصه هائی" که در دوره پیشین این برآمد در آنها انجام میگرفت مشاهده نمیکردد.

وجه تشابه این دو دوره عبارت از اینست که تکامل تدریجی روسیه در جریان هر دو دوره، همان تکامل تدریجی پیشین سرمایه داری بوده است. تضاد بین این تکامل اقتصادی و موجودیت یک رشته مؤسسات فئودال و قرون

وسطائی از بین نرفته و کماکان بقوت خود باقی است؛ این تضاد هموار نشده و حتی بعثت آنکه مضمونی که تا اندازه ای دارای جنبه بورژوازی است و در داخل فلان یا بهمان مؤسسه جداگانه رخنه کرده، حدت نیز یافته است. وجه تمایز این دو دوره عبارت از اینست که در دوره اول در پیش پرده صحنه تاریخ این سؤال قرار داشت که همانا نتیجه تغییرات سریع و ناموزون فوق الذکر چه خواهد بود. مضمون این تغییرات، بحکم جنبه سرمایه داری تکامل تدریجی روسیه، نمیتوانست بورژوائی نباشد، ولی بورژوازی داریم تا بورژوازی. بورژوازی متوسط و بزرگ، که از خط مشی لیبرالیسم کم و بیش معتدلی پیروی میکند، بحکم همان موقعیت طبقاتی خود، از تغییرات شدید می ترسد و میکوشد قسمت عمده بقایای مؤسسات قدیمی را چه در رژیم ارضی و چه در "روبنای" سیاسی حفظ کند. خرده بورژوازی روستا که با توده دهقانی که "از دسترنج خود" زندگی میکند در آمیخته بود نمیتوانست مساعی خود را در راه اجرای تغییرات بورژوازی از نوع دیگری که بمراتب جای کمتری برای هرگونه بقایای کهن سال قرون وسطائی باقی میگذارد صرف نکند. کارگران مزدور، تا آنجا که نسبت به وقایعی که در اطرافشان میگذشت از روی آگاهی رفتار میکردند، نمیتوانستند نسبت به این تضاد بین دو تمایل مختلف، که هر دو در قالب رژیم بورژوازی بود، ولی هر کدام یک شکل کاملاً مختلف آن و یک سرعت کاملاً متفاوت تکامل آنرا نشان میدادند و از لحاظ در برگرفتن تأثیرات مترقی این رژیم میزان متفاوتی داشتند خط مشی معینی برای خود اختیار ننمایند.

بدین طریق این موضوع تصادفی نه، بل بحکم ضرورت بود که دوران سه ساله گذشته، آن مسائلی را که معمولاً مسائل تاکتیک می نامند، در مارکسیسم در درجه اول اهمیت قرار داد. هیچ چیز خطا تر از عقیده ای نیست که طبق آن گوئی مشاجرات و اختلافاتیکه در مورد این مسائل وجود داشت مشاجراتی "روشنفکرانه" و "مبارزه برای نفوذ در پرولتاریائی که هنوز نضج نیافته است" بود و از "دمساز شدن روشنفکران با پرولتاریا" حکایت میکرد. عقیده ای که کلیه کارکنان وخی (۱) برآند. بعکس، این طبقه چون نضج یافته بود نمیتوانست در مقابل تضاد دو تمایل مختلف موجوده در تمام سیر تکامل بورژوازی روسیه لاقید بماند و ایدئولوژیهای این طبقه نیز نمیتوانستند فرمول بندی های تئوریک که با این دو تمایل مختلف (بطور مستقیم یا غیر مستقیم، با انعکاس مستقیم یا معکوس) مطابقت داشته باشد تنظیم نکنند.

در سه ساله دوم تضاد تمایلات مختلف تکامل بورژوازی روسیه جزء مسائل روز نبود، زیرا هر دو تمایل بدست "کله خرها" عقب زده شده بدون رانده و برای مدتی چند خاموش شده بود. کله خرهای قرون وسطائی نه تنها پیش صحنه را پر کردند بلکه قلوب وسیعترین قشرهای جامعه بورژوازی را نیز با روحیه مخصوص به وخی یعنی با روح افسردگی و عزلت جوئی انباشتند. نتیجه حاصله تضاد بین دو شیوه اصلاح وضع کهن نبود بلکه روح "تسلیم و رضا" و "ندامت" و مستغرق شدن در آموزش های ضد اجتماعی و نیز رواج عرفان و غیره بود.

و این تغییر شدید حیرت آور که نه تصادفی بود و نه نتیجه فقط یک فشار "خارجی" عصر گذشته، قشرهای اهالی را، که نسلها و قرنهای از مسائل سیاسی برکنار مانده و این مسائل برای آنها بیگانه بود، چنان تکان عمیقی داد که بطور طبیعی و ناگزیر موجب "تجدید نظر در کلیه ارزشها" و بررسی جدید قضایای اساسی و علاقه جدید به آموختن تئوری و الفباء و اصول مقدماتی گردید. میلیونهای که بطور ناگهانی از خواب دیرین بیدار شده و بلافاصله در مقابل مهمترین قضایا قرار گرفته بودند نمیتوانستند مدت مدیدی خود را در این ارتفاع نگاه دارند، نمیتوانستند بدون یک تنفس، بدون مراجعه بمسائل مقدماتی، بدون تدارکات جدیدی که به آنها در "هضم" درسهای پرارزش و بی نظیر کمک کند بتوده فوق العاده وسیعتری امکان دهد که مجدداً، ولی بمراتب راسختر، آگاهتر، مطمئنتر و متین تر بجلو برود، براه خود ادامه دهند.

دیالکتیک تکامل تاریخ چنین بود که در دوره اول آنچه در دستور روز قرار داشت اجرای اصلاحات بلاواسطه در کلیه شئون حیاتی کشور بود و در دوره دوم - تجدید نظر در تجربه حاصله و فراگرفتن آن از طرف قشرهای وسیعتر و باصلاح نفوذ یافتن آن در زیربنا یعنی در صفوف عقب مانده طبقات مختلف.

نظر باینکه مارکسیسم یک شریعت بیجان و یک آموزش پایان یافته، حاضر و آماده و لایتغیر نبوده بلکه رهنمون زنده عمل است، لذا نمیتوانست تغییر ناگهانی حیرت آور شرایط زندگی اجتماعی را در خود منعکس نماید. انعکاس این تغییر هم انحطاط عمیق، پراکندگی فکری، انواع و اقسام تزلزلات و خلاصه کلام جدی ترین بحران داخلی مارکسیسم بود. دفع جدی این انحطاط و مبارزه قطعی و سرسخت در راه اصول مارکسیسم مجدداً در دستور روز قرار گرفت. قشرهای فوق العاده وسیع طبقاتی که در موقع تنظیم وظائف خود نمیتوانند مارکسیسم را نادیده انگارند مارکسیسم را در دوره پیشین بطور فوق العاده یکجانبه و ناهنجاری آموختند، "شعارهای" مختلف و جوابهای مختلف مسائل تاکتیکی را از برگرداند بدون اینکه بمصدق مارکسیستی این جوابها پی برده باشند. "تجدید نظر در کلیه ارزشها" در شئون مختلف زندگی اجتماعی منجر به "تجدید نظر" در مجردترین و کلیترین مبانی فلسفی مارکسیسم گردید. نفوذ فلسفه بورژوازی با سایه روشنهای مختلف ایده آلیستی خود بصورت بیماری همه گیر ماخسیم در بین مارکسیستها انعکاس پیدا کرد. تکرار "شعارهایی" که بدون فهم و تعمق، طوطی واری از حفظ شده بود بروج وسیع عبارت پردازیهای پوچ منجر گردید که عملاً بحریانهای بکلی غیر مارکسیستی و خرده بورژوائی از نوع "آتزیسم" (۲) عیان یا نهان و یا شناسائی آتزیسم بعنوان "سایه روشن مشروعی" از مارکسیسم منتهی میشد.

از طرف دیگر تمایلات وخی مآبانه و روح عزلت جوئی، که وسیعترین قشرهای بورژوازی را فرا گرفته است در آن جریانهای نیز، که سعی دارد تئوری و عمل مارکسیستی را بمجرای "اعتدال و احتیاط" بیندازد نفوذ کرد. از مارکسیسم فقط یک عبارت پردازی باقی مانده که بعنوان پوششی برای استدلالهای کاملاً آغشته بروح لیبرالی درباره "سلسله مراتب" و "سفسطه" و غیره بکار میرود.

البته بررسی این استدلالها از حوصله این مقاله خارج است. فقط برای روشن شدن مطالب مذکور درباره عمق بحرانی که مارکسیسم میگذراند و ارتباط این بحران با تمام اوضاع اجتماعی و اقتصادی دوره جاری کافی است اشاره ای به این استدلالها بشود. نمیتوان نسبت به مسائلی که در اثر این بحران بروز نموده بی اعتناء بود. هیچ چیز مضرت و ضداصولی تر از کوششی نیست که از طریق عبارت پردازی برای خلاص نمودن گریبان خود از این مسائل میشود. برای دفاع از اصول تئوریک مارکسیسم و قواعد اساسی آن که در نتیجه توسعه نفوذ بورژوازی در "رفیقان نیمه راه" مارکسیسم، از هر طرف تحریف میشود هیچ چیز مهمتر از متحد نمودن کلیه مارکسیستهاییکه بعمق بحران و لزوم مبارزه با آن آگاهند نیست.

دوره سه ساله گذشته آنچنان قشرهای وسیعی را به شرکت آگاهانه در زندگی اجتماعی برانگیخت که اغلب آنها فقط اکنون برای اولین بار بطرز واقعی شروع به آشنائی با مارکسیسم نموده اند. جراید بورژوازی درباره بمراتب بیش از سابق افراد را دچار گمراهی مینمایند و دامنه این گمراهی را بیشتر وسعت میدهند. انحطاط در درون مارکسیسم در چنین شرایطی بخصوص خطرناکست. بدین جهت پی بردن بدلائل ناگزیر بودن این انحطاط در دوره فعلی و متحد شدن برای یک مبارزه پیگیر برضد آن، بمعنای مستقیم و دقیق کلمه، وظیفه ایست که زمان در مقابل مارکسیستها قرار داده است.

۱- "وختوتسها" - کسانی هستند که در انتشار مجموعه موسوم به "وخی" متعلق به کادتها شرکت داشتند. این مجموعه در بهار سال ۱۹۰۹ در مسکو منتشر گردید و ن. بردیایف، س. بولگاکف، پ. استرووه، م. هرشنزون و

سایر نمایندگان ضدانقلابی بورژوازی لیبرال مقالاتی در آن درج نمودند. "خووتسها" در مقالات مربوط به روشنفکران روس میکوشیدند سنت انقلابی - دموکراتیک بهترین نمایندگان مردم روس منجمله بلینسکی و چرنیشفسکی را لکه دار سازند. آنها جنبش انقلابی سال ۱۹۰۵ را لوث میکردند و از حکومت تزار بیاس اینکه با "سرنیزه و زندانهای خود" بورژوازی را "از خشم مردم" نجات داد اظهار سپاسگزاری مینمودند. این مجموعه روشنفکران را به خدمت حکومت مطلقه دعوت میکرد.

لنین برنامه "وخی" را چه از لحاظ فلسفی و چه از لحاظ پولیسیستی با برنامه روزنامه "مسکوسکیه و دمستی" ارگان باندهای سیاه هم تراز میدانست و آنرا "دائرة المعارف ارتداد لیبرالی" مینامید که "دموکراسی را با سیلی از کتافات بورژوازی ملوث میکرد".

۲- درباره آتزوئسم و در خصوص مبارزه حزب بر ضد "آتزوئسم" رجوع شود به " دوره مختصر تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی" ص ۲۲۸- ۲۱۴ ترجمه فارسی مسکو

فکرهای فدائی خلق ایران